

هدایت در هندوستان



یوف کور، میعاد هدایت باهند

ندیم اختر



هدایت در هندوستان

- سرشناسه: اختر، ندیم، ۱۹۸۷ م.
- عنوان و نام پدیدآور: هدایت در هندوستان: بوف کور و میعاد صادق هدایت با هند / تألیف ندیم اختر
- مشخصات نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۵
- مشخصات ظاهری: ۹۴ ص.
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۹-۷۷۵-۴
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
- عنوان دیگر: بوف کور و میعاد صادق هدایت با هند
- موضوع: هدایت، صادق -- ۱۳۳۰-۱۲۸۱ -- نقد و تفسیر
- موضوع: Hidayat, Sadiq -- Criticism and interpretation
- موضوع: هدایت، صادق، ۱۳۳۰-۱۲۸۱ -- سفرها -- هند
- Hidayat, Sadiq -- Travel -- India
- موضوع: هدایت، صادق، ۱۳۳۰-۱۲۸۱، بوف کور -- نقد و تفسیر
- Hidayat, Sadiq, Boof - e - Koor -- Criticism and interpretation
- موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد
- موضوع: History and criticism -- 20th century -- Persian fiction
- رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ س۹ / الف ۳ / PIR۸۳۰۸
- رده‌بندی دیویی: ۸۴۳ / ۶۲
- شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۴۴۸۶۷۴۳

هدایت در هندوستان



بوف کور، میعاد هدایت باهند

ندیم اختر



cheshmehpublication



telegram.me/cheshmehpublication

www.cheshmeh.ir

رده‌بندی نشر چشمه: ادبیات - درباری ادبیات

هدایت در هندوستان
بوفا کور و میعاد صادق هدایت با هند
ندیم اختر
 ویراستار: حسن مرتضوی

مدیر هنری: مجید عباسی

لیتوگرافی: باختر

چاپ: دالاهو

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول: بهار ۱۳۹۶، تهران

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۹-۷۷۵-۴

دفتر مرکزی و فروش نشر چشمه:

تهران، کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲.

تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کریم‌خان:

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷.

تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش:

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴.

تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن:

تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیاش، خیابان حافظی، نبش خیابان فخارمقدم،

مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۳.

تلفن: ۷۵۹۳۵۴۵۵

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل:

بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل.

تلفن: (۰۱۱)۳۲۴۷۶۵۷۱

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی پریس:

تهران، پاسداران، نبش گلستان یکم، مجتمع پریس، طبقه‌ی ۲.

فهرست

۹.....	مقدمه
۱۵.....	ورود به هند
۲۸.....	انتشار بوف کور
۳۲.....	بمبئی
۴۴.....	بنگلور
۵۰.....	میسور
۵۳.....	حیدرآباد
۵۵.....	بنارس
۵۷.....	سومناتپور
۵۹.....	بررسی شخصیت پردازی بوف کور و جاذبه‌ی هند برای هدایت
۹۱.....	منابع فارسی
۹۲.....	منابع انگلیسی

به یاد عالی جناب خواجه عبدالخالق
راهنمای راهنمای ما
با تشکر از اساتیدم
پروفسور سید اختر حسین و دکتر ناهید مرشدلو
به خاطر لطف بی دریغ و بی دروغشان

مقدمه

صادق هدایت نویسنده‌ای است که اگر بخواهیم در باره‌ی او و زندگی‌اش به طور کلی جمله یا جملاتی بنویسیم، مانند این است که فقط سطرهای سپید کاغذ را بیهوده سیاه کرده‌ایم، چرا که این روزها شاید کمتر کسی باشد که اطلاعی — ولو اندک — از صادق هدایت و آثارش نداشته باشد. هدایت نویسنده‌ای است که زندگی‌نامه‌اش تقریباً به همه‌ی زبان‌های مهم دنیا نوشته و ترجمه شده است و مقبولیت جهانی دارد. هدایت و داستان‌هایش دیگر فقط بخشی از ادبیات فارسی ایران نیست، بلکه او با آثارش بین ایران — کشورش — و سرزمین‌های دیگر پیوستگی محکمی ایجاد کرد، تا آن‌جا که می‌توان آثارش را در زمره‌ی ادبیات جهانی به شمار آورد. هدایت با حضوری پُررنگ در زمینه‌ی نثر و داستان‌نویسی، شکل ادبیات فارسی را در ایران تغییر داد که پیش از وی بیشتر بر محور شاعران و شعرشان می‌گشت، و شکلی را عرضه کرد که تا پیش از وی دیده نشده بود. او با نبوغ ذاتی و موروثنی‌اش جایگاه مهمی را در ادبیات جهانی از آن خود کرد.

صادق هدایت را می‌توان در جرگه‌ی تحصیل‌کردگان به شمار آورد، اگر چه هیچ‌گاه تحصیل رسمی را در رشته‌ای خاص به پایان نبرد؛ چه در تهران و چه در اروپا. در حقیقت او هر رشته‌ای را که شروع کرد، در میانه‌ی راه آن را ناتمام گذاشت

اما این رها کردن‌ها در هوش، زیرکی و دقتِ نظر وی تأثیری نگذاشت چون به‌خوبی می‌دانست درس چیزی نیست که در کلاس و زیرِ نظر استاد خاصی تدریس شود. هدایت در بیست‌سالگی اولین اثر خود، تصحیح رباعیات حکیم عمر خیام، و در بیست و یک‌سالگی، مقاله‌ی «انسان و حیوان» را نوشت. با خواندن این دو نوشته می‌توان دریافت که جوانی با این سن کم تا چه حد مطالعه داشته که توانسته چنین کتاب و مقاله‌ای پُر محتوا بنویسد.

یکی از علایق صادق هدایت، غیر از مطالعه، سفر بود. او در طول عمر کوتاه خود بسیار سفر کرد و نه فقط در ایران بلکه به هر جای این دنیا که رفت، تأثیرات آن مکان را در آثار خود بازتاب داد و از این طریق، روش خاصی را در ادبیات فارسی رواج داد و باعث شد که آثارش فقط داستان صرف نباشد. داستان‌های او حقایق و بازتابِ جهان ماست. او خود در شاهکارش بوف کور نیز حقیقی بودن داستان‌هایش را به این شکل بیان می‌کند: «من از قصه و عبارت‌پردازی خسته شده‌ام.» (هدایت، ۱۳۸۷: ۴۷)

از جمله سفرهای هدایت، سفر به سرزمین هند بود: «زیر خورشید تابان، جنگل‌های سر به هم کشیده، مابین مردمی عجیب و غریب.» (همان، ۱۷) او در سال ۱۹۳۶ به هند سفر کرد اما اطلاعاتی دقیق درباره‌ی تاریخ ورود و خروج و مدت زمان اقامت وی در دست نیست و آنچه برخی از محققان و پژوهشگران بزرگ نیز ارایه کرده‌اند، پُر از اشتباه و مطالب غیر واقعی است و بیشتر شامل حدس و گمان‌هایی است که پایه و اساسی مستحکم و مستدل ندارد.

نگارنده هدایت را زمانی شناخت که دوره‌ی پیش‌دکتر را در دانشگاه جواهر لعل نهرو در شهر دهلی می‌گذراند، و با نگاهی به مطالب نوشته‌شده درباره‌ی زندگی هدایت در هند متوجه شد اطلاعات موجود بسیار اندک و در عین حال بدون دقت لازم است، پس تصمیم گرفت خود سفرنامه‌ای بنویسد که شرح حال هدایت در هند باشد و ردپای او را جست‌وجو کند.

آشنایی هدایت با هند به پیش از اولین نوشته‌های او مانند «انسان و حیوان» و «فوائد گیاه‌خواری» برمی‌گردد و با مطالعه‌ی این دو اثر درمی‌یابیم که او نه فقط کشور هند را می‌شناخت بلکه با توجه به نکاتی که مطرح می‌کند، قطعاً با فرهنگ و مردم این کشور نیز آشنایی زیادی داشته است. از داستان‌هایش نیز پیداست زمانی که در ایران رنج می‌کشید و افسرده شده بود، فکر می‌کرد هندوستان تنها جایی است که به او آرامش می‌دهد: «هر چند فکر می‌کنم ادامه دادن به این زندگی بیهوده است. من یک میکروب جامعه شده‌ام. یک وجود زیان‌آور. سربار دیگران. گاهی دیوانگیم گل می‌کند، می‌خواهم بروم دور، خیلی دور، یک جایی که خودم را فراموش بکنم. فراموش بشوم، گم بشوم، نابود بشوم. می‌خواهم از خودم بگریزم بروم خیلی دور، مثلاً بروم سیبری، در خانه‌های چوبین زیر درخت‌های کاج، آسمان خاکستری، برف... یا مثلاً بروم به هندوستان، زیر خورشید تابان، جنگل‌های سر به هم کشیده، مابین مردمی عجیب و غریب.» (همان) تصمیم می‌گیرد به هند سفر کند و دقیقاً معلوم نیست که این سفر تصادفی بوده یا نه. نظریات متفاوتی در این باره وجود دارد؛ برخی گفته‌اند هدایت برای آموختن زبان پهلوی به هند رفت و برخی دیگر می‌گویند فلسفه‌ی بودا هدایت را به هند کشاند و گاهی می‌گویند این آیین هندو بود که هدایت را به هند جلب کرد. به هر حال، این سفر با هر هدف و قصدی، نتایج شگرفی را در پی داشت. هدایت زبان پهلوی را در هند یاد گرفت و در نتیجه کتاب‌های مهمی مانند کارنامه‌ی اردشیر بابکان، زند و هومن یسن، گجستک ابالیس و شکند گمانیک و یچار را به فارسی ترجمه کرد و مهم‌تر از همه مجالی یافت تا شاهکار خود یعنی بوف کور را در شهر بمبئی منتشر کند؛ اثری که جایگاه خاصی در ادبیات ایران و جهان دارد و تمام دنیا از آن استقبال کرد.

صادق هدایت هند را جای آرامی یافت که توانست رمان خود را منتشر کند و جالب این‌که در این رمان بیش از سایر آثارش هند، فرهنگ و تمدن این کشور و نیز فلسفه‌ی هندو را منعکس کرده است. برای نگارنده به عنوان پژوهشگر و دانشجوی

رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی باعث افتخار است که نویسنده‌ای بزرگ و هوشمند به سرزمین هند آمد و فرهنگ و سنن این سرزمین را به‌زیبایی در اثر خود به نمایش گذاشت. البته پیش از هدایت، شاعران بزرگ بسیاری بودند که در آثار خود از هند و زیبایی‌هایش سخن گفته بودند، مانند سعدی و حافظ و بسیاری از شاعران ایرانی که حتا زندگی خود را در هند به پایان رساندند، اما بیان هدایت و دقت نظرش در شرح عناصر و تمدن هند به گونه‌ای بود که قبلاً هیچ‌کس با این سبک و سیاق به این مسائل نپرداخته بود. هدایت در لوناتیک که آن را در سفر هند و بعد از سفرش نوشت، از عناصر هندی به‌وفور و به‌طور مشخص استفاده کرد و به این ترتیب، هنر و عشق هدایت، مردم هند را به سوی او کشاند تا جایی که حتا در دانشگاه‌های هند نیز آثارش خوانده می‌شود و دانشجویان پیش‌دکتر و دکتر پایان‌نامه‌هایی درباره‌ی هدایت و آثارش می‌نویسند و مهم‌تر از همه، کنفرانس‌های داخلی و بین‌المللی‌ای است که درباره‌ی هدایت و آثارش برگزار می‌شوند؛ مثلاً گروهی از دوست‌داران هدایت در هند، در شهرهای حیدرآباد، بمبئی و دهلی همایش‌هایی برگزار کردند که در آن محققان و پژوهشگران گرد هم آمدند و درباره‌ی هدایت بحث کردند.

به‌هر حال با وجود همه‌ی ممنوعیت‌هایی که بر آثار هدایت از گذشته تا به حال در ایران تحمیل شد، مقبولیت آثارش به‌ویژه بوف‌کور چنان بود که شهرتش بر سر زبان‌ها افتاد. صادق هدایت اگرچه در داستان‌های خود و ادبیات هند و ایران شیوه‌ی نوینی را رواج داد، متأسفانه زندگی‌اش در هند بررسی نشد و ردپای هدایت در این سرزمین با گذشت زمان گم شد. دکتر سید اختر حسین، استاد زبان و ادبیات فارسی و هدایت‌شناس هندی معتقد است برای فارسی‌دانان هند مایه‌ی افتخار است زمانی که زبان فارسی به فراموشی می‌رفت، هدایت به هند آمد و ارتباط فرهنگی و ادبی دو کشور هند و ایران را در رمان خود دوباره زنده کرد. او در مقاله‌ای به نام «هند در آینده» اظهار نظر کرده است که فارسی‌دانان هند باید در برابر توجه هدایت به هند، با نوشتن تاریخچه‌ی مفصل درباره‌ی اقامت او در این کشور، دین خود را به او ادا کنند.

به این سبب نگارنده، که دانشجوی سید اختر حسین هستم، تصمیم گرفتم با سفری پژوهشی و تحقیقی به شهر بمبئی و شهرهای دیگر، به جست و جوی رد پای هدایت در هند بپردازم.

ورود به هند

صادق هدایت، نویسنده و پژوهشگر ممتاز ایرانی، در سال ۱۳۱۵/۱۹۳۶ با زحمت بسیار و با کمک و راهنمایی دوستانش — علی شیرازپور پرتو و محمد علی جمالزاده — به سرزمین هند آمد. درباره‌ی تاریخ ورود هدایت به هند و بازگشت وی به ایران، مانند دلیل سفرش به هند، در منابع مختلف نظرهای متفاوتی ارایه شده است که اغلب این نظرها نیز بدون مدرک مستند هستند. روشن است که هدایت با کمک دوست خود شین. پرتو وارد هند شده بود، ولی هنوز معلوم نیست که در کدام ماه از این سال به هند وارد شد و چند ماه در این سرزمین زندگی کرد زیرا اولین نامه‌ای که از هندوستان به مجتبی مینوی می‌نویسد نیز بدون تاریخ است. اما براساس نامه‌ی دیگری که آن را هم به مجتبی مینوی نوشته است، قطعاً می‌دانیم که در سپتامبر ۱۳۱۶/۱۹۳۷ در تهران بوده است. در نامه‌اش به تاریخ ۲۹ سپتامبر می‌نویسد: «یاهو، دوسه هفته است که وارد شده‌ام و با حقوق کمتر از سابق... در اداره‌ای مشغول خرحمالی هستم.» (بهارلو، ۱۳۷۴: ۱۹۴)

اسماعیل جمشیدی در کتاب خوددکشی صادق هدایت می‌نویسد که وی در سوم دسامبر ۱۹۳۶ وارد کراچی شد و سند و منبع این گفته را نامه‌ی هدایت به برادرش — محمود — ذکر می‌کند. متن آن نامه این است: «... امروز سوم دسامبر ۱۹۳۶ به سلامت وارد کراچی شده‌ایم. از ما به یاران سلام باد. صادق هدایت.» (جمشیدی،

۱۳۷۶: ۸۵) جهانگیر هدایت — برادرزاده‌ی صادق هدایت — می‌نویسد: «در سال ۱۳۱۴ دکتر شین. پرتو از دوستان هدایت از او دعوت می‌کند که باهم به هند بروند. صادق هدایت که مشتاق چنین مسافرتی بوده از شرکت سهامی کل ساختمان استعفا داده و با آقای شیرازپور به بمبئی می‌رود و در تاریخ ۳ دسامبر ۱۹۳۶ راهی بمبئی می‌شود.» (هدایت، ۱۳۹۰: ۲۰۰) البته نگارنده هنوز به اصل این نامه دسترسی پیدا نکرده است. محمد بهارلو هم در کتاب نامه‌های صادق هدایت در حاشیه‌ی اولین نامه‌ای که هدایت از هند برای مجتبی مینوی فرستاده است، می‌نویسد: «تاریخ این نامه مشخص نیست، اما باید پاییز سال ۱۳۱۵ باشد، یعنی زمانی که هدایت تازه به هند رفته بود.» (بهارلو، ۱۳۷۴: ۱۷۸) با توجه به این نظرها معلوم می‌شود هدایت تقریباً ۱۰ ماه در کشور هند زندگی کرده بود.

بنا به تحقیق نگارنده — که در بخش سفر هدایت به میسور ذکر خواهد شد — او در ماه ژوئن ۱۹۳۷ به میسور رفته بود و طبق مدرک مهم موجود درباره‌ی سفر هدایت به هند، یعنی داستان بیگانه‌ای در بهشت، از شین. پرتو، می‌توان به همین مدت اقامت رسید. شین. پرتو در این داستان از زبان ژیل (شخصیت زن داستان) به دوست خود ماریان (شخصیت دیگر داستان) می‌گوید که هادی قاصدی (مقصود هدایت است) در شهر بمبئی نیست بلکه الان در سفر میسور است و «ده ماه هست که او را با خود به بمبئی آورده‌ام. هیچ یک از خانواده‌اش برایش نامه نمی‌نویسند...» (شیرازپور پرتو: ۸۲) با توجه به این که در ماه ژوئن ۱۹۳۷ در میسور بود، پس ده ماه پیش از آن، ماه سپتامبر ۱۹۳۶ است و به این دلیل می‌توانیم بگوییم که هدایت یک سال کامل در هند زندگی کرد؛ یعنی از سپتامبر ۱۹۳۶ تا سپتامبر ۱۹۳۷.

می‌دانیم که هدایت تجربه‌ی سفرهایش را در داستان‌هایش منعکس می‌کرد و تجربه‌ی سفر هند را نیز در داستان میهن‌پرست بیان کرده است. در این داستان گفته می‌شود قهرمان داستان (خود هدایت) از بندر بوشهر به مقصد هند سوار کشتی می‌شود. همایون کاتوزیان در کتاب صادق هدایت از افسانه تا واقعیت می‌نویسد:

«او که از آخرین شغل خود در شرکت کل ساختمان استعفا داده بود، از بوشهر تا بمبئی را با کشتی طی کرد، تجربه‌ای که در داستان طنزآمیز او میهن پرست انعکاس یافته است.» (همایون کاتوزیان، ۲۰۰۸: ۷۶)

بیشتر محققان نیز همین بندر را نقطه‌ی شروع سفر هدایت به هند ذکر کرده‌اند که البته صحیح نیست. هدایت خود در نامه‌ای که به مجتبی مینوی می‌نویسد، در ذکر سفر هند می‌گوید: «خوشبختانه بلیط کشتی را نتوانستم به نقود وطنی اتباع کنم. باری، تا موقعی که از خرمشهر وارد کشتی شدم خارج شدن از گندستان را امری محال و تصور می‌کردم در فیلمی مشغول بازی هستم.» (بهارلو، ۱۳۷۴: ۱۸۰) از این حرف‌های هدایت معلوم می‌شود که هدایت حتماً از بندر خرمشهر با کشتی به هند رفت نه از بندر بوشهر. شین. پرتو که همراه هدایت در این سفر بود نیز در کتاب بیگانه‌ای در بهشت همین مطلب را بیان می‌کند: «در تهران و بعد هم موقعی که در کشتی نشسته از خرمشهر رهسپار هندوستان بودند، به او گفته بود که اگر این مسافرت پیش نمی‌آمد، معلوم نبود که او لااقل برای چند سال دیگر زنده می‌ماند.» (شیرازپور پرتو: ۹۳)

علت سفر هند

هدایت در زندگی خود به هر سرزمینی که سفر کرد به دلیل خاصی بود؛ زمانی به بلژیک رفت تا در رشته‌ی مهندسی تحصیل کند یا بعدها به فرانسه رفت تا معماری بخواند (همایون کاتوزیان، ۲۰۰۸: ۳۳) به تاشکند برای شرکت در بیست و پنجمین سال تأسیس دانشگاه تاشکند رفت اما درباره‌ی علت سفرش به هند نظر محققان و افراد خانواده‌ی هدایت متفاوت است و چون اغلب این نظرها بدون استناد به منبع مستدلی هستند و بیشتر به گفت‌وگوهای شفاهی یا برداشت‌های شخصی متکی‌اند و به افسانه شبیه هستند تا به واقعیت. اسماعیل جمشیدی به نقل از محمود هدایت — برادر بزرگ صادق — می‌گوید که «او... رفت که زبان پهلوی یاد بگیرد. این یکی

را خودش خواسته بود.» (جمشیدی، ۱۳۷۶: ۸۶) ایرج بشیری دلیل سفر هدایت به هند را یادگیری زبان پهلوی و علاقه به بودا ذکر می‌کند، اما محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب خود دیدار هدایت از هند را بی‌هیچ تصمیم قبلی می‌داند و بارد گفته‌ی ایرج بشیری مبنی بر پیگیری و تکمیل اطلاعاتش درباره‌ی بودا می‌نویسد: «... البته او به فرهنگ هند علاقه داشت و نسبت به فلسفه‌ی بودا نیز همدلی مبهمی احساس می‌کرد، لیکن (به‌رغم ادعای بی‌پایه و اساس بشیری) دیدارش از هند کاملاً تصادفی بود و بخشی از طرحی برای دنبال کردن مطالعه و کسب تجربه در زمینه‌ی فلسفه‌ی بودا نبود. برخلاف آن‌چه گاهی گفته می‌شود، رفتن به بمبئی برای آموختن زبان پهلوی هم نبود. هدایت در تهران ناراحت بود و می‌خواست از قبرستان گندیده‌ی نکبت‌بار ادبار و خفه‌کننده بگریزد.» (همایون کاتوزیان، ۲۰۰۸: ۷۸)

علی شیرازپور پرتو، دیپلمات ایرانی کنسولگری ایران در بمبئی و دوست هدایت، (عکس شماره‌ی ۱) در رمان بیگانه‌ای در بهشت که زندگی هدایت را در آن منعکس کرده است، نیز به فرار از فشار روحی در ایران اشاره می‌کند و می‌گوید: «روزی ژیلّا به خانه‌ی هادی قاصدی (به‌هم‌ریخته‌ی نام صادق هدایت) می‌رود اما او در خانه نبود. مادرش می‌گوید نمی‌دانم چرا هادی با ما قهر است، خیلی غمگین است و حتّا با من حرف نمی‌زند. وقتی ژیلّا با هادی ملاقات می‌کند می‌پرسد:

— آیا می‌توانم بپرسم که ناراحتی تو برای چیست؟

— گفت: از زندگی در تهران با خانواده‌ام خسته شده‌ام. دلم می‌خواهد فرار کنم

و از این شهر بروم.

— خب چرا نمی‌روی؟

— مشکلات... مشکلات مالی. وانگهی اجازه نمی‌دهند که از کشور خارج شوم.

— ژیلّا یک دفعه پرسید: آیا میل داری با من به هند بیایی؟ هادی با تعجب جستن

کرد و پرسید:

- مگر می شود؟

- چرا نمی شود؟ البته من می توانم ترا به عنوان این که زیرنویس فارسی فیلم های هندی را تهیه می کنی با خود ببرم...

- اگر این کار را بکنی... مرا نجات داده ای. به راستی که از زندگانی ذله شده ام.»
(شیراز پور پرتو: ۶۲-۶۱)



عکس شماره ۱. علی شیراز پور پرتو که سفر هدایت به هند را ترتیب داد و هدایت با او در بمبئی زندگی کرد.

علاوه بر این توضیح که شین. پرتو در داستان خود آورده، همین حرف ها را در مصاحبه ی خود در روزنامه ی رستاخیز هم بیان می کند و می گوید: «وقتی به تهران آمدم برای دیدنش به منزل شان رفتم. در خانه نبود. مادرش به دیدن من گفت نمی دونم چه بر سر پسر آمده. با ما قهر کرده. باز هم به خیال خودکشی افتاده.

بالاخره صادق را پیدا کردم با او حرف زدم. دلش میخواست در تهران نباشد. به او گفتم با من بیایید بمانید و قبول کرد.» (شیرازپورپرتو، ۱۳۵۴: ۱۳) به همین دلیل معلوم می‌شود سفر هدایت به هند یک تصادف بود و او قبلاً هیچ تصمیمی برای سفر به هند نداشت.

به نظر می‌رسد هدایت با بودا و افکارش آشنا بوده است، چنان که در «انسان و حیوان» ذکر می‌کند: «بیشتر عرفا و حکما در هر زمانی نباتی خوار بوده و می‌باشند: مغان ایران، عقلای هند، کهنه مصر و یونان، متصوفین، اشخاص بزرگ مثل بودا، فیثاغورث، ...» (هدایت، ۱۳۹۰: ۳۸) و گفته‌ی همایون کاتوزیان درباره‌ی عدم علاقه‌ی هدایت به زبان پهلوی هم درست است زیرا آن‌طور که از متن بوف کور و نامه‌های هدایت پیداست، او خیلی به این زبان علاقه نداشته است. هدایت در بخشی از بوف کور تصنعی بودن عشق‌ها را به بی‌مزه بودن تصنع‌ها و پیچیدگی‌های هزوارش‌های زبان پهلوی تشبیه می‌کند و می‌گوید: «... نمی‌خواهم احساسات حقیقی را زیر لفاف موهوم عشق و علاقه پنهان بکنم — چون هزوارش ادبی به دهنم مزه نمی‌کند.» (هدایت، ۱۳۸۸: ۸۳) در نامه‌ای هم که به یان ریپکا می‌نویسد از فراگیری زبان پهلوی احساس بیهودگی می‌کند و می‌گوید: «چندی است که نزد آقای بهرام آنکلساریا^۱ مشغول تحصیل زبان پهلوی شده‌ام ولی گمان می‌کنم که نه به درد دنیا و نه به درد آخرتم بخورد. هرکس در زندگی یک فن را وسیله معاش خود قرار می‌دهد... حالا من می‌بینم که آن چه تاکنون کرده و می‌کنم همه بیهوده بوده است.» (بهارلو، ۱۳۷۴: ۲۰۶) دوباره همین نظر را برای مجتبی مینوی تکرار می‌کند و می‌نویسد: «هفته‌ای دوسه روز پیش بهرام گور آنکلساریا درس پهلوی می‌گیرم که مطمئنم نه به درد دنیا و نه به درد آخرتم خواهد خورد.» (همان، ۱۸۱) البته با وجود بی‌علاقگی آن را رها نکرد و ادامه داد.

و اما دلیل سفر به هند از زبان خود هدایت، در نامه‌ای که به مجتبی مینوی

۱. Bahramgore Tahmuras Anklesaria (۱۹۴۴ - ۱۸۷۳): استاد زبان پهلوی و اوستا در دانشگاه بمبئی بود و کتاب‌های زیادی در زمینه‌ی ادبیات پهلوی و دین زرتشت تألیف کرد.

می نویسد: «حال بیایم سر این که چطور شد من از هندوستان سر در آوردم. قضایا خیلی مفصل است. همان طور که قبلاً گفته بودم از سال قبل که جمالزاده مرا به سوئیس دعوت کرد کفتر دو برجه شده بودم، همه دارائیم را تبدیل به پول جرینگه کردم ولی اجازه ندادند، بعد هم هر چه در ادارات قلم به تخم چشمم زدم و از کد یمینم پول جمع کردم از شما چه پنهان یک روز سر به هزار تومان زد. در این بین چندین بار تغییر مکان و مسافرت به اطراف و اکناف سرزمین داریوش کردم ولی حکه^۱ مسافرت نخواهید. بالاخره با کمال یأس در کنج اداره ساختمان به قتل عام روزهایم ادامه می دادم تا این که دری به تخته خورد و دکتر پرتو به عنوان مرخصی به ایران آمد. از دهنش در رفت گفت آمده ام تو را با خودم ببرم. کور از خدا چه می خواهد: دو چشم بینا، دیگر ولش نکردم، از فردا صبح تمام انرژی ها و دروغ ها و پررویی های ممکنه و تملق های متصوره را اسلحه خودم قرار دادم، به زور تلفن و به ضرب توصیه به عنوان متخصص برای تنظیم Dialogue فیلم فارسی برقی پاسپورت گرفتم.» (همان، ۱۸۰)

آشنایی با کشور هند

کشور رنگارنگ هندوستان هدایت را همیشه به طرف خود می کشاند و تأثیر و آشنایی هدایت با هند، در آثارش بارها انعکاس یافت. هدایت در شاهکار خود، بوف کور، هجده بار نام کشور هند را می آورد و علاوه بر این چندین بار نمادهای دیگر کشور هند را به زیبایی در بوف کور شرح می دهد. علاوه بر بوف کور، در دو داستان دیگر سامپینگه و لوناتیک که به زبان فرانسه نوشته بود، باز هم فلسفه ی هندو و اسم خدایان هندو را در این دو داستان وارد می کند. هدایت در داستان سامپینگه سفرش به جنوب هند و تجربه اش در شهر بنگلور و میسور را به دقت شرح می دهد و در داستان لوناتیک تجربه ی شهر بمبئی را بیان می کند. ولی دلیلی که عشق او

به هندوستان را بیشتر می‌کند این است که هدایت هندوستان را فقط در سفر خود نشناخت بلکه از همان آثاری که از ابتدا نوشته بود، معلوم می‌شود با هندوستان به خوبی آشنا بود.

بنابر گواهی آثاری همچون «فوائد گیاه‌خواری» و «انسان و حیوان» واضح است که هدایت پیش از سفر به هندوستان، با فرهنگ و مسائل این کشور آشنایی داشت و مذهب تناسخ و پرستش و احترام به حیوانات و آزار ندادن آن‌ها از جاذبه‌های هند برای او بود. هدایت در «انسان و حیوان» با حمایت از گیاه‌خواری اهمیت خاصی به هند و مردم هند می‌دهد و با بیان این‌که گوشت خاصیتی برای قوای بدن ندارد، چاپارهای هندی را مثال می‌زند و می‌گوید: «چاپارهای بومی مکزیکی که خیلی پُرزور و قوی‌بنیه می‌باشند، در بین راه فقط دانه‌ی ذرت می‌خورند. چاپارهای هندی فقط برنج می‌خورند و در روز چندین فرسخ راه می‌روند.» (هدایت، ۱۳۹۰: ۳۹) و در صفحه‌ی دیگری از همین اثر چنین می‌نویسد: «ایراد دیگر آن است که هندی‌ها چندین هزار سال است نباتی‌خوار می‌باشند و کار عمده‌ای از آن‌ها سر نزده. در جواب می‌گوئیم: اول آن که وحشی‌هایی که گوشت آدم را می‌خورند به همان حال بربریت باقی هستند و ترقی و تمدن از آن‌ها دیده نشده، و اگرچه هندی‌ها اختراع راه آهن نکرده‌اند ولیکن تمام علوم و فلسفه مدیون این قوم بوده و می‌باشد...» (همان، ۴۱)

در داستان زنده‌به‌گور، که شش سال پیش از سفر به هند آن را نوشته، راوی را فردی افسرده و رنج‌کشیده نشان می‌دهد و از قول راوی می‌گوید تنها جای دنیا که می‌تواند این رنج را کم کند و به او آرامش ببخشد، هند است: «هر چند فکر می‌کنم، ادامه دادن به این زندگی بیهوده است. من یک میکروب جامعه شده‌ام. یک وجود زیان آور. سربار دیگران. گاهی دیوانگیم گل می‌کند، می‌خواهم بروم دور، خیلی دور، یک جایی که خودم را فراموش بکنم. فراموش بشوم، گم بشوم، نابود بشوم. می‌خواهم از خودم بگریزم بروم خیلی دور، مثلاً بروم سیبری، در

خانه‌های چوبین زیر درخت‌های کاج، آسمان خاکستری، برف... یا مثلاً بروم به هندوستان، زیر خورشید تابان، جنگل‌های سر به هم کشیده، مابین مردمی عجیب و غریب.» (هدایت، ۱۳۸۷: ۱۷) این توصیفات که حس مثبت هدایت را به هند نشان می‌دهد، زمانی بیان شده که هنوز به هند نرفته بود و تنها از طریق نوشته‌های نویسندگانی مثل لوفور^۱ یا آثار ادبی فرانسه با هند آشنا شده بود. و زمانی هم که به هند می‌رود باز از طریق نوشته‌هایش می‌فهمیم که همان حس مثبت را به هند دارد و از آن کم نشده است. در یکی از نامه‌هایی که به مجتبی مینوی می‌نویسد می‌گوید: «شاید تنها جای دنیا که قابل دیدن هست، قسمت هندوچین است که هنوز داخل احمق‌بازی‌ها و گندکاری‌های بین‌المللی نشده، هر کس برای خودش دنیای جداگانه‌ای است، خداها، آدم‌ها، حیوانات با هم مخلوط می‌شوند، مثلاً مردی که جلوی دریا، چهار زانو نشسته خمیر نان را گوله گوله می‌کند و جلوی ماهی‌ها می‌ریزد، گاوی که آزادانه در دکان‌ها گدایی می‌کند. لباس‌هایی عجیب و غریب، گاهی به نظرم می‌آید که در الف لیله زندگی می‌کنم... گاوه‌ای نر fatalist با شاخ‌های بلندشان ارابه می‌کشند، روسپی سیاه‌هندی که در بینی و گوشش حلقه کرده. به بازو، پنجه پا و مچ پایش حلقه دارد... هنوز میان یک کارناوال راه می‌روم — کارناوال زندگی.» (بهارلو، ۱۳۷۴: ۱۸۳ - ۱۸۲) این سخنان نشان می‌دهند که هند، این کشور رنگارنگ، حدود یک سالی که هدایت در آن جا زندگی کرد، تأثیر خوبی بر او داشته است.

یاد گرفتن زبان پهلوی

از مهم‌ترین کارهای هدایت در دوران اقامت در هند، یادگیری زبان پهلوی و چاپ رمان بوف کور بود. وی زبان پهلوی را از بهرام‌گور تهمورث آنکلساریا یاد گرفت. (عکس شماره ۲)

او اولین کسی بود که مدرک فوق‌لیسانس در رشته‌ی اوستا و پهلوی گرفته بود و



عکس شماره ۲. بهرام گور تهمورث آنکلساریا

در دانشگاه بمبئی تدریس می‌کرد. روشن نیست که آیا هدایت زبان پهلوی را در همان دانشگاه بمبئی یاد گرفت یا نزد استادی خصوصی کار کرد، ولی یکی از کارت‌پستال‌هایی که از هند فرستاده بود، عکس ساختمان دانشگاه بمبئی بود و با توجه به این که آنکلساریا استاد دانشگاه بمبئی بود، شاید این کارت‌پستال رابطه‌ی هدایت با دانشگاه بمبئی را نشان می‌دهد. (عکس شماره ۳)



عکس شماره ۳. کارت‌پستال دانشگاه بمبئی

به هر حال هدایت با یادگیری زبان پهلوی، آثار مهمی را به زبان فارسی ترجمه کرد. مانند کارنامه‌ی اردشیر بابکان، هنر ساسانی در غرفه مدال‌ها و... البته از گفته‌های هدایت معلوم می‌شود که آموختن زبان پهلوی، کمک مالی او در هند هم شد، آن هم زمانی که وضع مالی اش خیلی بد بود و حتا برای خریدن سیگار جیبش خالی بود. در نامه‌ای به مینوی این مطلب را متذکر می‌شود و می‌گوید: «... تا حالا با سبلی روی خودم را سرخ نگه داشته‌ام. امروز آنکلساریا به من پیشنهاد کرد که پنج شش ماه با او مشغول کار بشوم، کمک خیلی مختصری به من خواهد کرد و در این صورت متن‌های پهلوی را به Transcription فارسی در خواهیم آورد و در ضمن فرهنگی هم تصحیح و تنظیم خواهیم کرد.» (همان، ۱۸۷ - ۱۸۶)

دینشاه ایرانی

دوستان هدایت در زندگی او نقش مهمی ایفا کردند. برای مثال شین. پرتو، دوست و همدم هدایت در هند، تمام کارهای سفر او به هند را انجام داد و محمدعلی جمالزاده اگرچه در هند با هدایت نبود ولی از طریق آشنایانی که در هند داشت هدایت را به افراد مختلفی معرفی کرد. یکی از این افراد، دینشاه ایرانی بود: «جمالزاده برای من توصیه‌ای به دینشاه نوشته بود. اخیراً به ملاقاتش رفتم. یک روز ناهار به هتل و یک شب مرا به خانه‌اش دعوت کرد.» (همان، ۱۸۱) (عکس شماره‌ی ۴)



عکس شماره‌ی ۴. دینشاه ایرانی

اجداد دینشاه یزدی بودند، اما خود او در شهر بمبئی به دنیا آمد و در سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲ به دعوت رضاشاه، به همراه شاعر بزرگ هند رابیندرانات تاگور به ایران سفر کرد. (عکس شماره ۵)



عکس شماره ۵. دینشاه با رابیندرانات تاگور بر مزار حافظ

دینشاه خدمات بزرگی برای پارسیان هند انجام داد و در پیشرفت انجمن پارسی نقش زیادی داشت. او بنیان‌گذار انجمن زرتشتی ایران و مجله‌ی ایران لیگ بود که در بمبئی منتشر می‌شد و مقالاتی درباره‌ی ادبیات فارسی منتشر می‌کرد. هدایت هم در این مجله مقاله‌هایش را چاپ می‌کرد و حتا بعد از بازگشت به ایران باز هم مقالات خود را برای آن مجله می‌فرستاد. هدایت با کمک دینشاه نقش مهمی در فعالیت مجله‌ی ایران لیگ ایفا کرد و پس از خودکشی وی، این مجله در سال ۱۹۵۲، نام هدایت را در میان پژوهشگران مسلمان ایرانی آثار مرتبط با اوستا و زبان پهلوی گنجاند. (عکس شماره ۶)

